

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبَاعَبْدَ اللَّهِ وَ عَلَی الْاَرْوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفَنَائِكَ عَلَیْكَ مِنِّی سَلَامُ اللَّهِ (اَبَدًا) مَا بَقِیْتُ وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَجَعَلَهُ اللَّهُ اَخِرَ الْعَهْدِ مِنِّی لِزِیَارَتِكُمْ اَلسَّلَامُ عَلَی الْحُسَیْنِ وَ عَلَی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ عَلَی اَوْلَادِ الْحُسَیْنِ وَ عَلَی اَصْحَابِ الْحُسَیْنِ يَا لَیْتَنَا كُنَّا مَعَكُمْ فَاَفُوزُ فَوْزًا عَظِیْمًا.

«اللَّهُمَّ الْعَنِ اَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَی ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِی جَاهَدَتْ الْحُسَیْنِ وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَی قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ جَمِیْعًا».

بحث در مشكله ثانی بود در مواردی كه فضول کلی در ذمه دیگری را مثنی یا ثمن قرار می دهد.

مشكله دوم این بود كه در صدق بیع معتبر است ملكیت. و حال این كه کلی فی الذمه غیری كه فضول آن را اعتبار کرده است ملك نیست. و اما این كه ملكیت لازم داریم دو دلیل داشت؛ یک دلیلش این بود كه از خود مفاد بیع این استفاده می شود چون بیع یعنی تبادل الاضافتین، مبادله بین دو اضافه. كه این اضافه هم لا معنا له الا اضافه ملكیت.

دو: این كه از این هم صرف نظر كنیم، ادله ای كه می گوید «لا بیع الا فی ملك» و امثال ذلك، مقتضای آنها این است كه ملك باید باشد.

اما بالنظر به این دلیل اول كه مقتضای خود مفاد و مضمون بیع هست، حضرت امام قدس سره پاسخ دادند به این كه ما قرائنی داریم كه مقصود از این اضافه، اضافه ملكیت نیست. قبول داریم كه بیع تبادل اضافه هست. اما لزوماً این اضافه اضافه ملكیت نیست. بلكه غالب موارد اضافه اضافه ملكیت است، اما جاهایی هم هست كه اضافه غیر ملكیه هست. مثال زدند به این مواردی كه مثلاً وقف عامی فروخته می شود. بنابر مسلک فقهی كه خودشان هم ظاهراً صاحب این مسلک هستند كه وقف عام فك ملك است و داخل در ملك کسی نمی شود. بلكه عوائد آن، منافع آن، صرف کسانی می شود كه برای آنها قرار داده شده. خب در آن جا بلا شبهه بیع جایز است شرعاً و عرفاً و حال این كه آن جا ملكیتی در كار نیست، اضافه ملكیتی وجود ندارد، ولی امر مثلاً می آید می فروشد آن

را. اضافه ملکیتی وجود ندارد یا یک متولی خاصی خود واقف قرار داده، شرایط جوری شده که می تواند شرعاً یا عرفاً بفروشد، آن جا ملکیتی نیست که تبادل در اضافه ملکیت باشد.

و همچنین در باب زکوات و اخماس آن جا هم می فرمایند که بنابر این که این چیز ملک کسی نیست بلکه یک اموالی است شارع قرار داده برای این که در یک مصارف و بهره ای مصرف بشود. این ها قرائن و شواهد قطعی است بر این که پس تبادل اضافه، اضافه ملکیت نیست. بلکه از کلام شان در این بحث استفاده می شود که یک اضافه دیگری هم وجود دارد غیر ملکیت، چون روشن است که تبادل دو مال باید در یک چیزی باشد دیگه، همین جوری تبادل که نمی شود انجام بشود، تبادل یا به قول ایشان «و لابد بأن تكون فی شیئاً و حیث» تبادل باید در یک جهتی باشد، در یک حیثی باشد، «إما فی جوهر ذاتهما» که در جلد اول این ها را فرمودند «أو صفاتهما الحقیقیة أو اضافاتهما غیر الاضافة الملكية كالاضافة الزمانية و المکانیة و غیرهما» مثلاً یک سربازی را می گویند آقا از صبح تا ظهر این جا باش، تبادل می کنند می گویند خب این از صبح تا ظهر این جا، بعدش او مثلاً به جای او بیاید قرار بگیرد. خب اضافه زمانی. امروز این باشد، فردا آن باشد، این ها اضافات زمانی است. این عبا به جای آن عبا، این عبایش را می دهد به او، او عبایش را می دهد به این، این خب تبادل در ذات و حقیقت است، این طور که تبادل می کنند. بالاخره در یک چیزی باید تبادل بشود. این ثمن و مثن تبادل شان در چیه؟ قهراً باید در یک جهتی باشد.

ایشان کأنّ می خواهند بفرمایند که ما همین طور که در جلد اول فرمودند «و معلوم أنّ شیئاً فیها» یعنی جوهر ذات و صفات حقیقت و اضافات غیر اضافی ملکیت، این ها که این جا نمی شود مقصود باشد. بایع که کالا را می فروشد به مشتری از نظر زمان اضافه زمانی می گوید کاری می کند، یا اضافه مکانیه کاری می کند. تبادل می کند که بله مثلاً کالای من تا حالا توی این انبار بوده حالا برود توی آن انبار، آن ثمن تو هم بیاید توی این انبار. این که نیست، این زمان و مکان و در صفات و این خصوصیات که نیست. پس این ها نیست. چیه؟ ایشان می فرمایند که «و معلوم أنّ شیئاً منها لا معنا له فی المقام و لا یمكن أن یکون مراده» یعنی مراد صاحب مصباح المنیر «فلا محالة یکون مقصوده التبادل فی الملكية ولو بالمعنی الأعم» برای ملکیت یک معنای اعمی از آن ملکیتی که ما در موارد متعارف می شناسیم کأنّ تعریف می فرمایند. یک معنای جامعی دارد که همین این را می گیرد، هم آن ها را می گیرد. یک نحو اختصاص مثلاً. یک نحو اختصاص که حالا این اختصاص گاهی در لباس ملکیت تحقق پیدا می کند، گاهی در لباس ملکیت نیست ولی بالاخره یک ارتباط ویژه ای وجود دارد که این ارتباط ویژه را بایع تبدیل می کند با ارتباط ویژه ای که بین مشتری و آن ثمن هست.

خب این جا تا این مقدار مطلب باز یک شبهه مهمی را در مقام به وجود می‌آورد و آن این است که حالا بالاخره اضافه ملکیت به معنی الأعم بگیریم که همین ملکیت‌های متعارفه باشد هم بگوییم خب حالا یک سنخ ملکیت‌های دیگر ضعیف وجود دارد که آن‌ها مشمول این موارد می‌شود و در آن جا هم بیع صادق است، به قرینه آن مواردی که گفتیم ملک معروف نیست اما در عین حال معاملات صحیح است، مثل بیع وقف و مثل زکات و خمس و امثال ذلک. ولی در عین حال یک شبهه‌ای وجود دارد. تبادل دو اضافه یعنی چی؟ آدم از تبادل این را می‌فهمد که این اضافه برود آن جا، آن اضافه بیاید این جا. تبادل یعنی این دیگه. آیا این معنا قابل تصور است؟ ایشان می‌فرمایند این معنا قابل تصور... خودشان بعداً فرمودند در صفحه 225 جلد اول که آن جا «المراد من تبادل الاضافات» عنوان بحث‌شان «المراد من تبادل الاضافات» آن جا می‌فرمایند که این معنا که معهود است در ذهن‌ها برای تبادل، معلوم است که این جا قابل اراده نیست. این جا تبدالی که در ذهن‌ها معروف است این است که تبادل می‌کنیم یعنی این را می‌دهیم به آن طرف، به جای آن آن را می‌گیریم می‌آییم می‌گذاریم جای این. اضافات را که نمی‌شود این جوری کرد، ولو اضافه غیر ملکیت. اضافه را که نمی‌توانیم از مضاف‌الیه جدا کنیم بیاایم بچسبانیم به یکی دیگه. چون اضافه عرض است، عرض بدون طرف مضاف‌الیه که تحقق پیدا نمی‌کند. شما این اضافه را بخواهی از این جا برداری بیایی بچسبانی به این، اضافه این جا را برداری بچسبانی به آن یکی، خب از این جا که کنده می‌شود به چی قائم است تا بچسبد به آن؟ این همان حرفی است که در معقول می‌گویند دیگه، می‌گویند انتقال عرض من موضوعِ اِلَی موضوعِ آخر محال است. یعنی بخواهد عرض از این موضوع خداحافظی کند بلند بشود برود روی یک موضوع دیگری. آن جا می‌گویند این محال است، چرا؟ چون عرض واقعیتش این است که وجوده فی نفسه عین وجوده لغیره، قائم به غیر است، اصلاً نمی‌تواند روی پای خودش باشد. خب اگر از این موضوع بلند شد یعنی این موضوع دیگه به او نیست. هنوز هم... خب باید از این بلند شود بنشیند روی آن دیگه. این ممکن نیست. این جا ایشان می‌فرمایند همان اشکال این جا هم وجود دارد. تبادل اضافه واقعی حقیقی به آن معنای معهود از این معقول نیست.

إن قلت:

می‌فرمایند که إن قلت که این اشکال شما اشکال فلسفی عقلی است، توی عرف نه، ایشان می‌فرمایند نه، انتقال اضافه و عرض توی عرف هم همین جور است. به یک کسی بگویی آقا من رنگ آن را می‌خواهم از این جا بردارم بگذارم... رنگش را، خودش را نه، می‌گوید نمی‌شود. توی عرف هم این است که اضافات و اعراض و

این‌ها، آن‌ها هم می‌گویند نمی‌شود، به فهم عرفی و سازج خودشان می‌گویند نمی‌شود. پس یک امر عقلی نیست.

«و لا یتوهم أن عدم امکان استقلالها عقلی لا عرفی و البقاء متحقق لتشخیص العرف، فإنّ العرف و العقلایضاً لا یتعقلون اضافه الملكية بلا مالک و لا مملوک» بگویند نه اضافه هست اما مالک ندارد، مملوک هم ندارد. حالا همین طور توی هوا فعلاً از این جا بلند شده، از مالک کنده شده، هنوز به آن مملوک هم نچسبیده، به آن مالک بعدی هم نچسبیده، همین طور فعلاً بلا مالک و لا مملوک دارد مسافرت می‌کند بیاید بچسبد آن جا، بین آن آقای مالک و آن مملوک قرار بگیرد. این معقول نیست، حتی فی العرف این مطلب معقول نیست. خب پس چه بکنیم؟ حاصل مطلب ایشان در دو صفحه و نیم تقریباً به این جا می‌رسد که ببینید کاری که این جا بایع انجام می‌دهد و مشتری انجام می‌دهد خلق اضافه است نه نقل اضافه. فلذا همین که آمدند تعریف کردند به تملیک عین، تملیک یعنی ایجاد ملکیت. ایجاد این اضافه. این تملیک هم به آن معنای اعم است، نه آن معنای اخصی که گفتیم. آن معنای اعم. پس بنابراین تملیک یعنی چی؟ یعنی این که بایع می‌آید این متاع خودش را تملیک می‌کند یعنی طرف اضافه آن مشتری قرار می‌دهد و بین مشتری و آن کالا اضافه‌ای را ایجاد می‌کند در اعتبار خودش، در اعتبار عقلاء هم آن را معتبر می‌دانند، در اعتبار آن‌ها هم می‌شود، شرعاً معتبر می‌داند، در اعتبار قانون شرع هم می‌شود. مشتری هم چه کار می‌کند؟ مشتری هم می‌آید ایجاد همین اضافه را بدلاً و عوضاً از آن کاری که او کرد.

س: ...

ج: بله. وقتی که این کار را کرد آن اضافه خلع می‌شود. این باعث می‌شود که دیگه آن اضافه خودش تمام می‌شود. یعنی مثل موارد دیگر، انسان مالی را دارد می‌بخشد به کسی، یعنی ایجاد اضافه می‌کند و این در اعراف عقلائیه وجود دارد، این امور اعتباریه برای سامان دادن به نظم زندگی اعتبار کردند این را، این‌ها یک امور اعتباری است دیگه، بله تو می‌توانی، هر کسی که مالک یک مالی است یا این که مالک نیست ولی آن مال است، حق این کار را در آن مال دارد، این می‌تواند این مال را تملیک به دیگری کند، یعنی بین این مال و او ایجاد اضافه کند و او را مالک و این را مملوک او قرار دهد. نتیجه این کار این است که اگر خودش مالک است بعد از این کار، دیگه مالکیت خودش سلب می‌شود. مالکیت خودش دیگه پایان می‌یابد. این این است.

پس بنابراین نتیجه چی شد؟ تبادل واقعی ایجاد شد. آن یک کاری کرد خلق کرد، این هم یک کاری کرد خلق کرد. تصریح نکردند ولی ماحصلش چه می‌شود؟ کأنّ به علاقه مشابّهت اسمش را می‌گذاریم تبادل. کأنّ آدم اگر

## درس خارج فقه حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ 1401/06/15

موضوع: بیع فضولی

تبادل می شد خب همین بود دیگه؛ یک اضافه ای از این جا می رفت آن جا، یک اضافه ای می آمد این جا، الان این واقعیت ندارد، این تبادل بما له من المعنای واقعی این نیست، قابل تصور نیست. اما به علاقه مشاکلت که این شبیه این جاست، اسم این را می گذاریم تبادل.

س: ... حاج آقا فرقش با ... چه می شود؟

ج: بله؟

س: فرقش با هبه معوضه چه می شود؟

ج: در هبه معوضه این است که این ایجاد اضافه می کند بین موهوب له و آن موهوب ولی در قبال این که او... در قبال فعل او، نه در قبال این که او هم خلق کند یک اضافه ای را، در قبال فعل او که او یک عوضی را بدهد. س: خلق کردن همان ... تملیک همان فعل است.

ج: این تملیک می کند که او چه کار کند؟ در مقابل فعل او یک ثمنی قرار بدهد.

س: ... الان حضرت امام هم همین را فرمودند. تملیک می کند عین خودش را به آن آقا، آن آقا هم در مقابل تملیک این مال خودش را تملیک به او.

ج: بله، پس این که تبادل نشد. پس چرا به آن می گوییم تبادل؟ این که تبادل نشد، دو تا کار است. آن ایجاد ملکیت در... ملکیت متاع و کالا برای مشتری کرده. مشتر هم در عوض او، چون او خواسته است که آن ملک من باشد، در مقابل این که آن ملک من باشد که ملک من شدن آن هم به دست توسست که بیایی قبول کنی. حتی طبق نظر شریف ایشان، چون ایشان خیلی روی این چیزها فکر کردند رضوان الله علیه. عرض کردم من یک وقتی امام را خواب دیدم همان اوائل فوت شان. فرمودند من هشت سال خدمت شیخ تلمذ کردم. بعد دیدم که این مجموع نوشته های ایشان در بیع و خیارات و این ها هشت سال طول کشیده. چون محور کلام شیخ اعظم بوده، فرمودند هشت سال خدمت شیخ تلمذ کردم.

خب کتاب بیع ایشان یعنی مکاسب محرمة و بیع و خیارات، به خصوص بیع و خیارات ایشان خیلی با فکر نوشته شده و این زوایا و؟؟ این امور را حسابی ایشان محاسبه کردند.

س: ....

ج: متأسفانه...

س:....

ج: عوض در این که من... عوض این مالی که من خودم کاری کردم که سلب شد از من و برای تو اضافه  
مملوکیت پیدا کرد و تو مالک شدی، آن هم مملوک تو شد.

س: ...

ج: چی دارند؟ چرا؟

س: .... در چه جهتی مقابل هم هستند، جای هم هستند؟ از جهت مکانی یا حیثی؟

ج: جای آن ملکیت سابقه شما هستند. شما قبلاً مالک این بودی دیگه، این که آن ملکیت خودت را خلع کردی  
به واسطه این که به ملکیت مشتری در آوردی حالا این را به جای آن قرار می‌دهد. حالا شما در معاوضه هم  
بگو، اگر حالا مهم نیست، از مجموع کلام امام قدس سره برمی‌آید که مقصود ایشان یعنی تبادلی که گفته می‌شود،  
مبادله‌ای که گفته می‌شود...

س: .... تملیک در مقابل تملیک خلاف ظاهر است.

ج: نه، تملیک در مقابل تملیک نیست. یعنی این شیء را، متاع را ملک او می‌کند که آن چیزی که او می‌دهد  
عوض این متاع باشد. آن عوض این متاعی باشد که از کیسه من بایع خارج شد. آن چه جور می‌شود عوض  
این باشد؟ به این که آن آقا در حقیقت تملیک کند. بلکه این جا طبق بعض فرمایشات امام حتی مشتری انشاء  
تملیک هم نمی‌کند. خود بایع این انشاء را کرده. او قبول می‌کند. او می‌پذیرد. یعنی بایع خودش گفته چی؟  
خودش اصلاً این بسته را انشاء کرده گفته این مال تو باشد در مقابل این که آن مال من باشد. این تمام است.  
دیگه این را انشاء کرده، فلذا ایشان در جایی فرموده هر بیعی مشتمل بر اصل و فضولی است حتی بیع‌های  
متعارف. چرا؟ چون مال خودش را که خب اختیارش را داشتی. خب این را تملیک او کردی، اما این که آن  
عوضش باشد تو داری می‌گویی. این فضولی است. بنابراین در تمام بیع‌ها یک فضولی وجود دارد، آن می‌گویند  
قبول کردم. مشتری دیگه نمی‌آید خودش انشاء این را بکند که این... مشتری ما أنشاء المالك و بایع را می‌گویند  
قبلیّت.

س: ...

ج: اصلاً عرض کردیم بالدقّة که نگاه می‌کنیم اصلاً تبادلی وجود ندارد. مبادله‌ای وجود ندارد. ایجاد این است که  
این آقای بایع بالاصالة ایجاد دارد می‌کند اضافه ملکیت بالمعنی الأعم را که بتواند اوقاف و این‌ها را هم شامل  
بشود. ایجاد دارد می‌کند اضافه ملکیت بالمعنی الاعم را برای مشتری در مقابل این که اضافه بین خودش و آن

ثمن ایجاد شود. این دومی می شود فضولی، چون از قَبَلِ بایع است، مشتری می آید می گوید قبلت؛ پذیرفتم، این کاری که تو کردی پذیرفتم. و با اجازه مشتری این تحقق پیدا می کند.

خب این جا در واقع خلق دو چیز است، مبادله نیست؛ این به جای آن. خلق دو چیز است، یک اضافه ای را ایجاد کرده، از آن طرف هم یک اجازه دیگر را هم فضولاً انشاء کرده، او هم قبول کرده، مشتری هم قبول کرده پس در حقیقت می شود دو ایجاد. این به جای آن، آن به جای این نیست. مثل این که عبا ی من فرض کنید دو تا رفیق هستند، آن از رنگ عبا ی او خوشش آمده، آن هم از رنگ عبا ی این خوشش آمده، می گوید آن عبا مال تو این عبا مال من، خب این تبادل درست است، این مبادله درست، اما این جا چنین کاری نمی شود. این جا اضافه را خلق می کند فلذا تعریف بیع این است که تملیک عینِ بعوض. ایشان می فرماید تملیک عینِ بعوض درست است. این تعریف درستی است. معمولاً هم این تملیک در لباس آن فرد غالبی اش در خارج تحقق پیدا می کند. ولی گاهی هم در لباس آن فرد غیر غالبی اش، ممکن تملیک گفتیم معنای جامعی مقصود است، تملیک بالمعنی الاعم مقصود است.

خب پس بنابراین...

س: ... باید داشته باشند، نه نمی شود فقط ما بگوییم یک ایجاد این جا، یک ایجاد این جا.

ج: نه، ارتباط دارند. ارتباطش این است که آن عوض این باشد.

س: ...

ج: دو تا کار است، آن عوض است. ببینید عوض این بود که این اضافه این جا برود آن جا، نرفت. آن اضافه آن هم بیاید این جا، نیامد، پس تبادل نشد. ولی یک اضافه این جا خلق شد، یک اضافه هم آن جا خلق شد. این تبادل نیست که.

س: ...

ج: پس حقیقت و تبادل نشد دیگه. این تبادل وقتی بود که این اضافه ای که این جا بود این اضافه برود آن جا. آن اضافه ای که آن جا بود بیاید این جا. این که نشد. بلکه این جور شد که اضافه این جا ماتت، یک اضافه جدیدی آن جا پدید آمده. اضافه ای هم که آن جا بود ماتت، یک اضافه ای هم بنده که خود بایع باشم خلق کردم فضولاً آن آقا آمد گفت قبلت.

پس بنابراین چیزی رد و بدل نشد که اضافتین بخواهید بگویید رد و بدل شده. بله اضافه ها، تبادل فی الاضافتین این جا معقول نیست.

پس ولو تصریح نکردند در آخر کلامشان و لکن برداشت از مجموع کلام این محقق بزرگ این است که اگر می‌گوییم تبادل و مبادله و این‌ها، این در حقیقت به علاقه مشاکلت است. چون ظاهر امر کأنّ این جوری است.

س: ...

ج: تبدیل هم دوباره ببینید تبدیل یعنی چی؟ تبدیل در چه جهت؟

س: ... ایقاع به ...

ج: تبدیل چی کردید شما؟ این اضافه را تبدیل به یک چیز دیگری کردید؟

س: ....

ج: بله، بگو شبهه تبدیل، همه‌اش پس می‌شود علاقه مشاکلت است. تبدیل بود، شما شیر را تبدیل می‌کنید به ماست، خب می‌شود. ماست را تبدیل می‌کنید مثلاً به دوغ، و همین طور. می‌توانید چنین کاری هم نکنید. تبدیل به آن معنا هم نیست که شما بخواهید.

س: ... شبهه مبادله نیست شبهه تبدیل است.

ج: مبادله هم از باب این که آن طرف هم یک کاری کرده کأنّ فلذا حالا شما دایره وسیع است، هم می‌توانید بگویید مبادله مال بمال، هم می‌توانید بگویید تبدیل مال بمال آخر، ولی واقعیت واقعی ندارد، این‌ها همه‌اش به علاقه مشاکلت و این‌ها هست.

خب پس نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه این می‌شود که ما آن ملکیتی که شما می‌گویید را نمی‌خواهیم. آن را نمی‌خواهیم و درست نیست. یک ملکیت بالمعنی الاعم می‌خواهیم. تبادل الاضافتین هم بیشتر از این اقتضاء نمی‌کند. این فرمایش محقق امام قدس سره.

سوالی که ما این جا داریم و این هنوز برای ما حل نشده این است که خب در این مقام چه اضافه‌ای وجود دارد؟ شما باید بالآخره... شما می‌فرمایید اضافه ملکیت بالمعنی الاعم، آیا اضافه ملکیت بالمعنی الاعم در مقام وجود دارد که یک اجنبی آمده صد من گندم یا یک خودرو، یا یک منزل یا چه و چه در ذمه دیگری که اصلاً او خبر ندارد، این را فروخته به دیگری. خب این جا الان چه اضافه‌ای وجود دارد که دارد تبدیل می‌کند؟ یعنی این چه اضافه‌ای است در این جا؟ باید بگویید یک اضافه‌ای بالآخره باید باشد که تبادل در اضافه این جا چه اضافه‌ای وجود دارد؟ اگر این جوری توضیح بدهند؛ بگویند که ما همین جور که گفتیم، گفتیم این حرف‌ها مجاز است، علاقه مشاکلت است. این آقای بایع فضول دارد خلق می‌کند در عالم اعتبار یک اضافه‌ای را بین این متاع و آن شخص مشتری. منتها این اضافه اضافه‌ای که او دارد اعتبار می‌کند یک اضافه متزلزلی است، مستقر نیست،



پا در هوا است. اگر اصیل آمد اجازه کرد یستقر. اما در اعتبار عقلایی می‌گویند بله این با انشائش آمد بین مشتری مثلاً و این کالایی را که فضولۀ، کالایی که در ذمه زید دارد به او منتقل می‌کنند، بین این کالای کلی و بین زید دارد یک اضافه‌ای را انشاء می‌کند. در مقابل آن ثمنی که باز دارد انشاء می‌کند که آن ثمنی هم که از آن آقای مشتری اضافه پیدا کند حالا یا خودش یا به خود مالک آن‌ها، آن صور ثلاثه‌ای که قبلاً داشتیم که فضول یا برای مالک می‌خرد یا می‌فروشد یا برای خودش، آن صور ثلاثه این جا همه‌اش هست دیگه. خب این را دارد انشاء می‌کند. این تبادل. منتها در اصیل معلق بر چیزی نیست، اگر هر دو اصیل باشند معلق بر چیزی نیست. این جا که این‌ها اصیل نیست این معلق است بر این که آن شخص بپذیرد. خب پس بنابراین ما از طرف امام آن سؤال را این جور جواب می‌دهیم، می‌گوییم در مانحن فیه، در مقام می‌گوییم بنا شد خلق الاضافه باشد نه نقل الاضافه که شما بگویید اضافه این جا وجود ندارد. خلق الاضافه بنا شد باشد. فضول در اعتبار عقلاء با انشایی که می‌کند خلق الاضافه می‌کند بین مشتری و بین این چیزی که در ذمه این اصیل قرار داده، در ذمه اصیل قرار داده. اگر هم با ثمن هست آن جا هم همین جور؛ خلق الاضافه می‌کند بین... یعنی به این معنا، آن جا خلق الاضافه هم روی مسلک امام باید بگوییم نمی‌کند چون مشتری خلق اضافه نمی‌کند، آن اضافه را بایع خلق کرده. منتها این فضولۀ می‌گویند قبلت. فایده ندارد، بعداً که بایع اصیل متوجه شد آن می‌گوید قبلت، آن وقت به درد می‌خورد. پس بنابراین می‌گوییم آقا تحفظ کردیم بر تبادل الاضافتین اما تبادل الاضافتین را معنا کردیم برای شما، گفتیم تبادل واقعی نیست، تبدالی است که به علاقه مشاکلت گفتیم، واقعش تبادل نیست. واقعش این است. پس بنابراین با واقعیت و حقیقت بیع ناسازگار نیست ولو معنا کنیم به تبادل الاضافتین، چون تبادل الاضافتین آن معنای معهود مراد نیست، مقصود از آن نیست. بلکه از تبادل الاضافتین این معنایی که گفتیم مقصود است. این حاصل فرمایشی است که حضرت امام فرمودند با توجه به آن چه که در جلد اول در تحقیق معنای بیع و این‌ها هم آن جا فرمودند. این فرمایش ایشان.

خب حالا این جا البته یک مسأله مبنایی است که شما در بیع تعاریف مختلفی است، حرف‌های مختلفی است، علی هذا المبنا که مبنای قوی‌ای هست، بر هذا المبنا قابل حل است، مبنای دیگر هم کلّ علی مسلکه و علی مبناه. این حول این اشکال. فقط مشکله بعدی هم که نامش را ببریم، بحثش را می‌گذاریم برای شنبه ان شاء الله، مشکله سوم چی بود؟ این بود که این جا قابلیت تسلیم ندارد، و چون فروخته است ما فی ذمه غیر را، ما فی ذمه قابل تسلیم نیست بنابراین شرط صحت معامله این است که قابلیت تسلیم داشته باشد و این جا قابل تسلیم نیست. این را ببینیم باید چه جور جواب بدهیم ان شاء الله شنبه. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

درس خارج فقه حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ 1401/06/15

موضوع: بیع فضولی

پایان.